

نکند بیدرکم که بر اقلیم **دنی حکایت** طایفه دزدان عرب بلا ضافه
والا هم تید الوصف بر سر کوهی بیاد الوصف نشسته بودند ای تحذیر
مکان و منفذ بقیع المیم و النی موضع النذوذ کا روان و یجوز الباء
مکان او اوسته لفظ بود ندمند کاعرف غیبت و رعیت بلدان
باضم و اکون جمع بلد کلان جمع محل از یکا بید بکر الباء بلا ضافه جمع
کید و هو المکرایشان بمعنی هو لا مرفوع ای کلهم کانوا فی شدة الخوف
والجوع والغریغ و لکن سلطان مغلوب علیه بقوله حکم بکلمه ملاذ ای
ای بجای حصین نیع فعل بمعنی الفاعل از قلمه کوهی القلم بضم القاف
و شد بد الام اعلى الجبل برست آورد ه بودند ای حصوله و بجای
بالتاریسی ناه که و تاوی و هو کل مکان یاوی ای بر جمع البیسی لیدلا
اونهار خود ساختند ای بودند مدبران جمع مدبر علی قاع اول الفرس
عالمه جمع حمله آن طرف در دفع مشرک خلافاً لمنفعة ایشان مشهور
سکون ایشان و ضمه و هو الشوری کردند و قالوا فیما بینهم که اگر
این طایفه اشاره ای قوله دزدان عرب بدین نسق بفتحین بمعنی النظم
روزگاری بیاد الوصف مداومت کالوا طیبه لفظاً و معنی نایب طایفه
بالا راده ایجاد الفعل مقامه مصدرقا و هم فی المضارع و غیره نایب
والاصح فی العبارة ان يكون کلیمه بالفظلاً مستقلاً داخل علی قوله ایشان
ممنوع کرد و بفتح الکاف الفارسی مضارع من کردیدن ای نیتمل من
الامکان الی الامتناع العادی **مشوی** در حق بیاد الوصف که اکنون
معنی الان گرفته است بای ای الشیخ التي فی قرینه الفرس و خلف
عبرتها فی الارض حدین و لم تستقدتها بیری لفظ نیونیع النون
و سکون الیاء و ضم المراء و معنی القوت و صبی بالباء لصیة الاضافة
الی قوله مردی بیاد الوصف بر آید ای بخرج زجای لعدم استحکام و رش
وقع فی بعض النسخ کرش و المعنی واکرش همچنان مثل ما کان روزگار
ای معنی بکرم الیها و باء الخطاب بمن مرشد بمعنی الوضیع و الرکب
نکرد و نشن الضمیر راجع الی قوله و حقی کردون بفتح الکاف الفارسی
العجیبه باریکی فحقی از بفتح بکر الباء و العربی عوق الشیخ بیکسی مضارع

بفتح القاف

بفتح القاف

منق

منق من کسبخی ای لا نفع عن مکان سرجهتم کلیمه را معتدرا شایده
ای یکن کرقتن بمیل لفة مشترکه چو بر شده ای اذا سال الما و انا و تبیل
قدام الینبع و فصل طین کثرتشاید ای لا یکن کدشتم نینبع عوب
بیل و قبل فی الرحمة **مشوی** اغاج کم کی شیرایانی و نوز برارل کوجلیه
برندن حقه الکرکه کله دون جوق بیل الیه او زلفه چکر سکله حکلی الیه
دو ترسن سرجهتم بیل الیه جوق کلک و لی قبل الیه سخن بسکون
النون ای کلام المدبرین برین مقور شد ای مقور کلامهم بیل هذا الزاری
کرکی بلیجت لیشان بیان جسد لا ضا و جسد هاما ای تخمین عن هانوه
المیوس بر زاید کاشتم جمع ماض من کاشتم بضم الکاف الفارسی
ای ارسال الیهم فاولوا علیهم اهدا و فرصت التی شمل لفظاً بمعنی نگاه
داشتند لا غار علیهم تا و حقی ظرف که بر سر قوی بیاد الوصف ازان
بودند ای مؤلاء السارق و بقعه بالنا رسی جا بجا که خانی مانع ای بود
تعی چند با تری برجه تن از مردان واقع و بدین بنیه علیا نیع ان
بر سر لی مثل هذه الامور و مجال حضورا الوقایع و حقه انموده را
مکذا و جدا عباره المنق و الاحسن ان یتب کلیمه را بعد قوله دین و تحرف
مثلاً لیکن علیا عده الامحاج بفرستادند تا در شعبه بالک و السکو
الطریق فی الجبل نهبان شدند علیا بقوله هم الحرب خدمه دزدان شاکاه
ای وقت الما باز آمدند ای رجوع سوز کرده جمله حالیه و عارشه او زده
عطف علیها سلاح بکش دندلا ستره و غنایم جمع غنیمه نهبانند
لحصول الفرائض کتبین بضمین یعنی اول و ششمی که برایشان چشم
ماض من تاقن باریکی چایق خوابه بود اعلان لفظ خوابه بالواو
الرسمی معنی النوم و الروایا المراد منا و هو الاول چندتا بک باسی بمعنی
از شب بنداشت حتی استغوا فی النوم **بیت** قرص بضم الفاقی الوصف
المهله فور شید بالواو و الیسمی ای عرم الشمس اعلم ان لفظ فور شید و لفظ
خورشید و لفظ شید باخور بمعنی الشمس در سیما بیا ای
المصدری رفعت ای غریبه یونس علیه السلام اندر دکان ماسی
ای السمک رفعت و المعنی ان کان انما سهم فی النوم مثل غریبه الشمس

مطلب بیان لفظ خواب

نویسند و شید